جلسه 17

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی‌الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی‌القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیةالله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در ادله‌‌ای بود که ممکن است به آن‌ها استدلال شود برای حجیت غلبه. دلیل دوم باز روایتی است که معمولاً در شبهه‌ی غیر محصوره در کتاب اصولیه طرح می‌شود. روایتی است که در محاسن برقی «عن أبيه عن محمد بن سنان عن أبى الجارود قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن الجبن و قلت له أخبرنى من رأى انّه يجعل فيه الميتة» ابو الجارود می‌رود خدمت امام صادق(ع) از پنیر سؤال کردم و عرض کردم که کسی که دیده برای ساختن پنیر میته در آن قرار می‌دهند، این به من خبر کرده که من دیدم که میته در آن قرار می‌دهند. حالا سؤالش این است که بالاخره ما می‌توانیم از پنیر استفاده کنیم یا نه با توجه به این جهت؟ «فقال أ مِنْ أجل مكان واحد يجعل فيه الميتة حرّم فى جميع الأرضين» که ضمیر حُرّم برمی‌گردد به آن جبن؛ آیا به‌خاطر یک مکان واحدی که در او میته قرار می‌دهند حرام گردیده می‌شود پنیر در همه‌ی زمین‌های دنیا؟ «إذا علمت أنّه ميتة فلا تأكل و إن لم تعلم فاشتر و بع و كُل» هم بخر، هم بفروش، هم بخور «و الله إنّی لأعترض السّوق فأشترى بها اللّحم و السّمن و الجبن» امام باقر فرمود خودم بحسب این نقل، وارد بازار می‌شوم هم گوشت می‌خرم، هم روغن می‌خرم، هم پنیر می‌خرم و حال این‌که «و اللّه ما أظنّ كلّهم يسمّون هذه البربر و هذه السّودان». معلوم می‌شود قسمتی از کسانی که ذبح انجام می‌دادند بربر و سودان بودند. که این «و الله ما اظن» معنایش این است که یعنی یقین دارم بحسب عرفی نه این‌که گمان ندارم یعنی شک دارم، این کلام در مقام این گفته می‌شود که یعنی می‌دانم «و الله ما اظن کلهم یُسمون هذا البربر و هذه السّودان» یعنی حتی ظن هم ندارم بلکه علم دارم که این کار را نمی‌کنم.

خب به این روایت شریفه ...

س: بهتر نیست که بگوییم مراد این است که می‌‌‌خواهد بفرمایند بعید می‌دانم؟

ج: نه بعید نه، می‌دانم ..

س: نه نه ما اظن، می‌گوید عرفاً این‌طوری است می‌‌گوییم گمان نمی‌کنم این را ...

ج: همین گمان نمی‌کنم که در عرف هم می‌گویند یعنی می‌دانم این‌جور نیست. گمان نکنم یعنی می‌دانم این‌جور نیست...

س: پس گمان نکنم فرق دارد با این عبارت ...

ج: همین هم همین‌جور است ما اظن که همه‌ی این‌جور است.

خب این تقریب استدلال به این روایت شبیه این است که بدواً سه احتمال وجود دارد، یکی این‌که سؤال سائل این است که من چون می‌دانم یک جایی در پنیر میته می‌‌گذارند یعنی از آن مایعی که از مردار هست استفاده می‌‌کنند، یک وقتی هم در قم می‌گفتند نمی‌دانم این مایعی که با آن پنیر می‌سازند مال خوک هست از کجا می‌آید، از استرالیا کجا می‌آید. این آیا چون یک‌جا می‌دانم بقیه جاها را هم می‌دانم این‌جوری نیست ولی به‌خاطر آن یک‌جا هم بقیه حرام می‌شود یا جایز است خوردن آن یا نه، چون یک‌جا این کار را می‌کنند جاهای دیگر هم که می‌دانیم این کار را نمی‌کنند ولی احتمال بدهیم همین است. این‌که خیلی بعیده است چنین، این یک احتمالی است که خیلی دور از ذهن است.

احتمال دوم این است که چون یک‌جا من خبر داشتم این کار را می‌کنند، احتمال در نفس‌ام ایجاد می‌شود که شاید در جاهای دیگر هم همین کار را بکنند، جایی که من می‌روم بخرم همین کار را می‌کنند، شبهه برای من ایجاد می‌شود. این منشأ شبهه می‌شود در جاهای دیگر.

احتمال سوم این است که نه، نه‌تنها شبهه ایجاد می‌شود که شاید این‌جاها هم این کار را می‌کنند، بلکه خب یک‌جاهایی این کار را می‌کنند آن‌ها هم عرضه به بازار می‌کنند، این‌ها هم عرضه به بازار می‌کنند، من می‌دانم توی این‌ها بالاخره آن‌ها هم هست. یعنی علم دارم که در بین این پنیرهایی که فروخته می‌شود توی بازار و توی مغازه‌ها و این‌ها، آن هم هست. خب تقریب استدلال مبنی بر این احتمال سوم است. یعنی اگر استظهار کنیم که سؤالش این است؛ حالا امام(ع) در مقام جواب از این سؤال بنحو استفهام استنکاری که به‌خاطر یک‌جا که حالا آن هم حالا فرض کن می‌ریزد توی بازار، آن هم مصنوعات خودش را می‌ریزد، همه‌ی این‌ها حرام می‌شود؟ آن‌که می‌داند از آن است اجتناب کن، بقیه‌اش نه. یعنی وقتی غلبه با حلال‌ها هست این باعث حرمت نمی‌شود که. تو احتمال می‌دهی این‌جوری باشد؟ حالا این «أ مِنْ أجل مكان واحد» یا یک امر شرعی است و یا این‌که نه دارد از ارتکاز عقلائیِ خود آن سائل؛ امام بهره می‌گیرد که آخر معقول است این مطلب؟ حالا که تو شک بکنی، جای شک نداشته کأنّ. بعد ذیل آن هم تأیید همین معنای سوم را می‌کند که من می‌دانم که این سودان و بربر همه‌شان تصفیه ندارند، پس این گوشت‌هایی که توی بازار فروخته می‌شود که خیلی‌هایش صاحبش آن‌‌ها هستند این هم هست توی بازار ولی در عین حال می‌خرم. پس بنابراین به این روایت استدلال می‌شود چه امام علیه‌السلام به عنوان یک مطلب شرعی بفرمایند چه به عنوان مطلب استنکار عقلائی که دارند تقریر می‌کنند و امضاء می‌فرمایند از آن استفاده می‌شود که مواردی که غلبه با یک امر صحیح و حلال درست است، وقتی غلبه با آن هست دیگر احتمال این‌که شاید این همان فرد نادر باشد به آن اعتناء نباید بشود مگر معلوم بشود «ما تعلم انه ؟؟؟». خب این تقریب استدلال به این روایت مبارکه هست.

یک اشکال که در همان بحث‌های همان‌جا هم شده به این روایت این است که سند این روایت تمام نیست برای این‌که محمد بن سنان در آن هست و محمد بن سنان بعضی‌ها گفتند ضعیف است، این از آن افرادی است که علی طرفی النقیض درباره‌اش هست، بعضی‌ها خیلی او را بزرگ می‌شمارند از اجلاء، از آن طرف هم بعضی‌ها خیلی از آن طرف. روایات هم درباره‌اش، روایاتی درباره‌ی ایشان هم هست دیگر. امام هم رحمه‌الله در حاشیه‌ی عروه‌شان می‌‌گویند قول محمد بن سنان حجت نیست. اما در بیع‌شان می‌فرمایند چرا. یعنی یک فقیه واحد هم می‌بینیم گاهی، و واقعاً بحث رجالی محمد بن سنان بحث مشکلی است ولی یک وقتی بحث کردیم نتیجه این شد که بالاخره ما تعارض داریم این‌جا، تعارض توثیق و جرح داریم در مورد ایشان. اگر چه مظنون این است که آدم ثقه‌ای باشد و آن جرح‌ها در اثر یک مطالبی است که گفته می‌شده و می‌فرموده ایشان که برنمی‌تابیدند در آن اعصار. چون خودش هم یک جایی فرموده که حالا ایشان که اگر حلال و حرام می‌خواهید علیکم بصفوان، اگر مسائل کذا می‌خواهید که عقلی و فلان است آن إلیّ.

خب یک آدمی بوده که توی این مباحثی که خیلی آن موقع‌ها، آن زمان‌ها بخصوص احوالات ائمه و مقامات ائمه علیهم‌السلام گاهی حمل بر غلوّ می‌شود، حمل بر این می‌شود امثال ذلک، محتمل است قریباً که این‌جور چیزها منشأ تضعیفات ایشان شده باشد و جایی که احتمال عقلائیِ قوی داده بشود که جرح بر اساس این امور است این‌ها حجت نیست یعنی سیره‌ی عقلاء در این موارد حجت نیست. منتها باز هم چیزی که یک قدری یمنعنا از این‌که حالا بگوییم حتماً این، این است پس آن توثیقات بلامعارض هست این است که علی ما ببالی چون جدیداً مراجعه نکردم، علی ما ببالی مضعفین ایشان یک آدم‌هایی هستند بعضی‌‌های‌شان که نمی‌شود گفت آن‌ها بر اثر، یعنی مثل شیخ طوسی مثلاً کسی تضعیف بکند نمی‌شود گفت بر اساس این مسائل است که شیخ خودش نسبت به مقامات ائمه علیهم‌السلام که همان مذهب شیعه را دارد و همان مطالب را برای ایشان هم مثل شیخ مفید ایشان این‌ها، و مستبعد به نظر می‌آید ولی در عین حال مراجعه‌ی دیگر هم آقایان بفرمایند خوب است. این محمد بن سنان توی اسنادی واقع شده که کم نیست ...

س: ممکن است خود شیخنا تبعیت کرده باشند. یعنی خود شیخ قائل به این هست که ...

ج: نفهمیده باشد مثلاً بر اثر این است، یک‌خرده‌ آدم بعید می‌داند که ایشان متوجه نشده باشند ...

س: ؟؟؟ تضعیف کردند صحیحه هست، آمده این نکته را ...

ج: خب بله محتمل هست ولی این‌که بگوییم ایشان متوجه نشده این تضعیفات با این‌که آخر احوالاتش را ذکر کرده، روایات درباره‌اش هست فلان هست، متوجه نشده تضعیفات ممکن است در اثر آن باشد یک‌خرده استبعاد دارد. حالا احتیاط در روایات محمد بن سنان فی محله هست البته.

اما ابو الجارود، ابو الجارود هم محل کلام است ولی از کسانی است که در تفسیر علی‌بن ابراهیم واقع شده و احتمال این‌که ایشان... آن روایات روایاتی باشد که ملفق تفسیر علی‌بن ابراهیم از جاهای دیگر گرفته باشد و مال علی‌ّبن ابراهیم نباشد مندفع است به این‌که در اسناد همین تفسیر علی‌بن ابراهیم، توی خود تفسیر علی‌بن ابراهیم مبدوّ به سند، خود علی‌ّبن ابراهیم است، علی‌بن ابراهیم عن ابی ابو الجارود. فلذاست که بعید نیست که ابو الجارود را بگوییم ثقه هست. حالا مذهب جارودیه درست کرده یا نکرده آن هم یک حرف‌هایی است که حالا در محل خودش است.

حالا از این بگذریم آیا دلالت تمام هست یا دلالت تمام نیست؟ شیخ قدس‌سره در رسائل این روایت را حمل کردند بر این‌که همین شبهه‌ی بدویه هست و این‌که به‌خاطر یک‌جا شما برایت شک پیدا می‌شود در بقیه‌ی موارد؛ خب به‌خاطر یک‌جا آدم دست بیاید بردارد از بقیه‌ی موارد؟ این فرمایش شیخ قدس‌سره خلاف ظاهر روایت است که ما این‌جوری معنا کنیم به‌خصوص با ذیل روایت که حضرت با آن ذیل می‌خواهند مطلب صدر را... عمل، یعنی با آن عمل خودشان را می‌خواهند بیان بفرمایند برای این‌که دل آن‌ را گرم بکنند و بگویند که با این‌که من می‌دانم که این‌ها این‌جور نیست که همه‌شان تصفیه داشته باشند در عین حال می‌روم می‌خرم. یعنی می‌دانم هست و مخلوط است نه یک جایی هست، خب یک جایی هست خب چه ربطی به این‌جا دارد که می‌دانی شما؟ ظاهر ذیل همان‌طور که بزرگانی فرمودند و منهم شهید صدر هم فرموده، منهم حاج آقا رضا فرموده، بزرگان زیادی فرمودند که این ذیل نشان می‌دهد که آن این نیست که فقط یک شبهه‌ی بدویه حضرت بخواهد بفرماید.

محقق خوئی قدس‌سره در مصباح الاصول در بحث شبهه‌ی غیر محصوره فرموده این ربطی به غیر محصوره بودن ندارد، این از باب این است که می‌خواهد حضرت بفرماید وقتی بعض اطراف از محل ابتلاء خارج بود اشکال ندارد و این‌جا این‌جوری است، خب حالا یک مکانی در آن می‌گذارند محل ابتلاء مگر هست؟ خب آن‌جا بگذارند، علم هم داری که می‌گذارند بله، خب آن‌جا می‌گذارند‌آن محل ابتلاء شما نیست، این‌هایی که شما مراجعه می‌کنید. این هم، هم با ذیل نمی‌سازد هم این‌که کجایش دارد محل ابتلاء من نیست؟ که ما بخواهیم بر این حمل بکنیم، اطلاق «أمِنْ أجل مكان واحد» ولو همه‌اش در محل ابتلاء تو هست ...

س: اصلاً ذیل تصریح است که داخل محل ابتلاء هست ....

ج: بله، علاوه بر ذیل ... و این جهت هم در آن نیست، ظاهر همین است به قول امام می‌فرماید لولا این‌که سند ضعیف است، دلالت روایت تام است یا مرحوم حاج آقا رضا رحمةالله علیه در حاشیه‌ی رسائل می‌فرمایند: «فالإنصاف أنّ الرّواية كالصّريح في كون الجهل عند كثرة المحتملات عذر أو انّ الالتزام بالتحرّز عن جميعها من المستنكرات عند العقلاء و خروج بعض أطراف الشّبهة في مورد الرّواية عن مورد الابتلاء لا ينافي ظهورها في المطلوب» که حضرت بر این اساس دارند ...، بنابراین «أ من أجل مکان واحد»، خب اگر ما بگوییم که حالا به این روایت بخواهیم تمسک کنیم و این استفهام استنکاری عقلایی باشد قهراً دلالت روایت متحدد می‌شود به همان جای که ...، در عقلاء مطلق غلبه این‌جور نیست که، غلبه‌هایی که به‌حدی است که دیگه اعتناء به آن، آن احتمال، آن

س: ؟؟

ج: بله دیگه، مثلاً معمول افراد قلب‌شان طرف چپ‌شان است. حالا نادراً طرف راست هم هست. خب معاملاتی که با افراد می‌شود و این‌ها؛ براساس همین این‌طرف است دیگه نه حالا آن‌طرف، اگر مثلاً زد، چاقو زد توی...، می‌گوید نمی‌دانم حالا توی قلبش زده، طرف چپش زد می‌گوید لعل این آدمی باشد که طرف راستش است. معمولاً مردم اصلاً ذهن‌شان به این نمی‌رود. فلذا آن غلبه‌هایی که این‌چنینی باشد؛ این‌جا هم مثلاً همین‌جور است. حالا این همه پنیر توی بازار دارد فروش می‌رود، یک‌جا دوجا فلان نیست که؛ حالا یک‌جا این آقا دیده این‌جوری، بنابراین اگر سند این روایت تمام باشد بعید نیست ما بگوییم که حالا غلبه در این حد که احتمال این‌که مورد برخورد ما و ابتلاء ما آن باشد یک احتمال خیلی ضعیفی است که کأنّه اطمینان به خلافش آدم دارد که ؟؟‌عقلاء هست این؛ بعید نیست از این روایت شریفه استفاده بشود.

س: پس این ما اظنُّ را اطمینان می‌خواهد بگوید نه قطع؟

ج: بله؟

س: ما اظنُّ، ما اظنُّ اطمینان را می‌خواهد بگوید یا قطع؟ شما فرمودید قطع، قطع بعید به نظر می‌رسد باید بگوییم اطمینان را می‌خواهد بگوید. حضرت‌عالی فرمودید قطع ...

ج: یعنی اعم از قطع و اطمینان نه این‌که خصوص حالا...، «ما أظنّ كلّهم يسمّون‏»، این جمله هم در آن مقام گفته می‌شود هم در آن مقام گفته می‌شود که؛ وقتی قطع دارد و یا اطمینان دارد.

س: ؟؟

ج: خب آن‌جا هم می‌گوید اطمینان دارم.

س: نه، معمولاً می‌گوید قطع ...، وقتی ...

ج: نه، آن‌جا هم همین است. یعنی در این مقام ...

س: ؟؟ شیخ هم همین‌جوری معنا کرده و الا شیخ که از این نکته؟؟ غافل نیست که وقتی ذیل دارد علم اجمالی را می‌گوید صدر را حمل می‌کند بر شبهه بدویه، شیخ هم ظاهراً ذیل را این‌طور معنی می‌کند که ...

ج: نه، آقای ؟؟ هم باشد همین‌جور است. ؟؟

س: نه، نه، نه،

ج: شبهه بدویه نیست این‌جا هم ...

س: ؟؟ عرض قبلی‌ام را دارم عرض می‌کنم که می‌خواهد اصلاً ما اظن را می‌خواهد بگوید بعید است نه این‌که حتی اطمینان دارد.

ج: بعیدی است که ...

س: و الا خیلی بعید است از این نکته غافل باشی که ذیل دارد علم اجمالی را می‌گوید نفهمد که صدر را حمل می‌کند بر شیهه بدویه ...

ج: حالا این‌که حالا شیخ اعظم این‌جا اتفاقاً از جاهایی است که کلام شیخ صدر و ذیلش یک مقداری با هم ناهمگونی دارد. حاج آقا رضا و این‌ها درصدد این برآمدند که چه جوری توجیه کنیم کلام شیخ را، الا یک‌جا ممکن است اصلاً ...، گاهی صدر روایت به آن توجه می‌شود ذیل مثلاً شاید غافل بودند از ذیل یا ذیل؛ حالا یادم نیست که توی وسائل ذیل را ایشان اصلاً ذکر کرده یا نکرده؟ خب این دلیل دوم.

دلیل سوم

س: شما قبول کردید در نهایت ؟؟

ج: من دلالت روایت را قوی می‌دانم در این باب منتها چون احتمال این جهت که ظاهر هم نه فقط احتمال بلکه بالاتر از احتمال؛ در حد ظهور است که حضرت دارند از آن استنکار عقلایی و چیز عقلایی استفاده می‌فرمایند نه این‌که می‌خواهند یک امر تعبدی شرعی را این‌جا بفرمایند. أ من أجل مکان واحد، این را می‌خواهند ارتکاز آن را کأنّه باز کنند. به این‌که این‌جوری است. «أ من أجل مکان واحد؛ یعنی معلوم است که جاهایی که خب احتمال غلبه با این‌ها است. حالا یک جایی آن‌جوری باشد آدم باید تعرض بکند. منتها این چون یک امر عقلایی را دارد می‌فرماید توی امور عقلایی؛ مطلق غلبه این‌جوری نیست که؛ مثلاً یکی‌اش مشهور است یکی‌اش أشهر است. این‌جور نیست آن‌جاها، باید در آن حد باشد. از این روایت استفاده می‌توان کرد.

س: بعد همه‌ی موارد شما باید از این شبهه شبهه چیز است دیگه، شبهه تحریمیه است دیگه، درست است؟

ج: آره.

س: بعد از این همه جا را شما می‌توانیم همه‌ی احکام ...

ج: چون یک امر ارتکازی را دارد می‌فرماید ...

س: نه، می‌دانم، این درست است. یک وقت هست شما یک دفعه یک نکته‌ای فرمودید توی امر ارتکازی آن روایت که یادم نیست حالا چی بود ...

س: علی یقین ...

س: آره، علی یقینٍ که فرمودید که این درست ارتکازی است اما شارع می‌خواهد بگوید این در این تعبد این موضوع من، من این را دارم از آن استفاده می‌کنم نه یک اکر ارتکازی باشد که من در همه‌ی جاها هم به این معنا باشد که من روی آن صحه گذاشتم. خودتان فرمودید؛ ؟؟ شما تحلیل کنید، من چنین چیزی توی ذهنم هست.

س: ؟؟

ج: کجا؟ چی؟

س: آقای خوئی می‌خواست بگوید که ؟؟ ارتکازی است ولی ؟؟ در تعبدی ...

ج: نه، آن چیز دیگری است. بله، نه، آن‌که اصلاً کبرایش همان است و مورد هم اصلاً آن نیست. چون اصلاً یقین وجود ندارد. یقین سابق بوده؛ الان شک دارم. آن‌وقت امام چه‌طور بر این تطبیق می‌فرماید؟ می‌فرماید تطبیقش تعبدی است. تطبیق تعبد است، کبری همان است...

س: ؟؟

ج: آهان! که ...

س: نه، من اصلاً آن را نخواستم عرض کنم.خواستم...، بعد ما اشکال کردیم که شما خب پس این را قبول کردید که این به امر ارتکازی است؟ بعد چه‌طور پس کلیتش را قبول نمی‌کنید؟ شما فرمودید که این یک امری است که درست است که ارتکازی است ولی شارع می‌خواهد بگوید که من حالا یک امر، در حیطه تعبد خودم توی این حیطه این حرف را قبول دارم و این جعل را می‌کنم. یعنی یک ارتکاز تعبد تشریعی می‌خواهد کأنّه ایجاد بکند در این مقام ...

ج: نه، آن چیز دیگری ...

ج: فلذا فقط در مثلاً این در حیطه شبهات تحریمیه است. ما از این می‌توانیم یک اصطیاد قاعده کلیه بکنیم؟ از شبهات ...

ج: نه، نه، نه، یادم آمد. آن چیز دیگری بود که عرض می‌کردیم. عرض کردیم به این‌که همیشه تعلیلات که گفته می‌شود تعلیلات همیشه به امور ارتکازی عقلایی است این درست نیست.

س: گاهی اوقات می‌خواهد یک قاعده شرعی را ابلاغ کند.

ج: بله.

س: این‌جا ممکن است این را می‌خواهد بگوید ؟؟

ج: اما این‌جا لسان این نیست. این‌جا لسان این نیست چون ...

س: نه، نه، آخه حاج آقا مسئله تسهیل هست، مسئله شریعت سهله و سمعه است. این‌ها هست. ممکن است شارع بخواهد این را با ؟؟

ج: نه، نه، اجازه بدهید، این‌جا چون سؤال دارد می‌کند از طرف ...

س: استفهام انکاری است.

ج: ببینید؛ استفهام است، سؤال است. وقتی سؤال از طرف می‌کنی یعنی آن چیزی که توی ذهن او است. اما یک جایی امام سؤال نمی‌فرماید. همین‌جا اگر امام این‌جوری فرمود. به جای این‌که بفرماید «أ من أجل مکان واحد»، امام علیه السلام این‌جوری خودش می‌فرمود. می‌فرمود که «من أجل مکان واحد» مثلاً لا یجتنب عن الجمیع؟؟

س: این امور، این اموری که شارع می‌خواهد از یک ارتکاز أمایی استفاده بکند خب مرتکزات ما هم مختلف است. مرتکزات انسان هم ...، یک وقت هست یک ارتکاز خیلی قوی است، یک وقت هست یک ارتکازی است که اگر مولا حالا به آن اشاره بکند و بخواهد یک ترکیزی روی آن بکند و یک امضایی روی آن بیاورد ما می‌گوییم آره، راست می‌گویی مشکلی نیست. این‌جا هم این‌جوری روی آن مشی می‌کند؟؟این می‌خواهم بگویم که به این قوت و قدرتی که شما از این روایت استفاده کنید که همه جا؛ بعد مخصوصاً که حالا معارضاتش را باید بحث کنید دیگه، معارضاتی که از آن‌طرف که حُسن ظن و روایاتی که دلالت بر حسن ظن است می‌گوید آقا من ظاهرش این است که این طرف دارد گناه می‌کند، من باید حکم به آن گناهش بکنم. آن‌جا شبهه شبهه‌ی تحریمیه؟؟

ج: چه‌کار به غلبه دارد این؟

س: نه غلبه، غلبه بر این است که ظاهر این است که ؟؟ بکنی بر بقیه افراد که این‌ها هم گنهکار هستند. ؟؟ حالاتش که این گنهکار بوده، این حالت این آدم همیشه در گناه بوده ... ؟؟ حسن ظاهر، حسن، می‌گویم حسن ظاهر، سوء ظاهرش اقتضاء می‌کند که ... هدف سوء است اما می‌گوید نه، می‌گوید حسن ظن داشته باش، با این‌که ظن ظاهرش ؟؟

ج: اتفاقاً روایت داریم حسن ظن مال جایی است که غلبه این‌جوری نباشد.

س: ؟؟ سوء ظن ...

ج: می‌گوید زمانی که اکثر مردم آن‌جوری هستند دیگه آن‌جا چیز نداشته باشید.

س: معنای روایت این‌جوری است؟

ج: نه، یعنی آن هم این‌ها را تأیید می‌کند. حالا آن یک‌جا هم ممکن است شارع بگوید حالا این‌جا غلبه را بگوید نه، در مورد مؤمن می‌فرماید نه، قابل استثناء که هست. هر جا استثناء زد قبول می‌کنیم.

س: شما کلیت را از این روایت می‌فهمید؟

ج: فعلاً بلا؛ اگر مخصصی نداشته باشد یک جایی بله، این روایت شریفه ظاهرش فهم عرفی این روایت شریفه این است.

س: یعنی امضاء ارتکاز است یگه؟

ج: از همین‌جا دلیل بعدی.

دلیل بعدی دلیل سوم: همین ارتکاز عقلایی و بناء عقلایی است که یؤیده که امام علیه‌السلام این‌جا به آن استشهاد فرموده‌اند و حالا خود این یا می‌شود امضای او یا اگر این را امضا حساب نکنیم ما ردعی برای او مثلاً بگوییم ندیدیم.

دلیل چهارم: فرمایشی است که ...

س: آن‌وقت حدود و ثغور آن بناء عقلاء می‌شود همان اطمینان دیگه؟ که همان مواردی که غلبه خیلی قوی است.

ج: آره، آن‌جاهایی که مسلّم است آن موارد است.

و اما دلیل چهارم مطلبی است که بعض مناطقه در بحث استقراء فرمودند. منهم مرحوم مظفر در این المنطق‌شان که فرموده: «عرفنا الاستقراء فیما سبق بأنه هو أن يدرس الذهن عدّة جزئيّات فيستنبط منها حكماً عاما، عدّة جزئيّات فيستنبط منها حكماً عامة کما لو درسنا عدة انواع من الحیوان و وجدنا کل نوع منها یحرک فكّه الأسفل عند المضغ، فيستنبط منها قاعدة عامّة، و هي أنّ كلّ حيوان يحرّك فكّه الأسفل عند المضغ»، بعد فرموده «و الإستقراء هو الأساس لجميع أحكامنا الكلية وقواعدنا العامة، لأنّ تحصيل القاعدة العامة والحكم الكلي لا يكون إلا بعد فحص الجزئيات واستقرائها، فإذا وجدناها متّحدة في الحكم نلخص منها القاعدة أو الحكم الكلی فحقيقة الاستقراء هو الاستدلال بالخاص على العام»، و بعد حالا شبهة مستعصیه می‌فرمایند این‌جا هست و آن این است که ما در علوم عقلی و حالا غیرعقلی هم حتی مهم‌ترین قیاس‌مان شکل اول است که کلیت کبری می‌خواهد. ما به کلیت کبری چه‌جور می‌توانیم دست پیدا کنیم؟ خب به کلیت کبری از راه استقراء است. استقراء چیه؟ دو جور است. یا این است که تمام افراد را، تمام جزئیات را بحیث لا یشذ عنه واحد، بررسی کنیم و ببینیم فلان‌طور است، بعد بیایید بگویید بنحو کلی بگویی این‌جور است. مثلاً در همین مثال؛ تمام حیواناتی که در عالم وجود دارد و داشته و خواهد آمد؛ همه‌ی این‌ها را تک‌تک ببینی بعد بگویی «کل حیوانٍ، یحرک فکة الاسفل عند المضغ»، خب این‌که همه جا میسور ...، بله، جاهایی که میسور باشد، تعدادش کم باشد، اجزای کمی باشد که برمی‌گردد به قول منطقی‌ها به قیاس مُقسَّم، یعنی انقسامات بنحو قضیه منفصله؛ مثلاً می‌گوییم هر شکلی یا کروی است یا مضلع است، یا کروی است یا ضلع دارد و هر دوی این‌ها کذا است پس بنابراین کذا است.

س: ضرب و؟؟ تقسیم.

ج: خب، چون می‌دانیم از این دوتا خارج نیست یا ضلع دارد یا ندارد. حالا از کجا فهمیدیم هر کدام این‌ها، آن هم باز خودش یک چیزی است. از کجا می‌دانی این‌جوری است؟ بنابراین آن‌که خیلی نادر است که شما به تمام اقسام علم پیدا بکنی و تمام جزئیات را، معمولاً پس چیه؟ هم غلبه است دیگه، خیلی هنر کرده باشی، خیلی افراد را دیده باشی، و از این غلبه به چی می‌رسی؟ به کلی می‌رسی، اگر می‌گویی این کلی‌ها باطل است، ظنی است، به‌درد نخور است پس کل قیاسات به‌درد نخور است الا خیلی خیلی نادری که همه‌ی ...، اگر می‌گویی این قیاس‌ها درست است، پایه علوم است، برهان‌ها بر او استوار است، متقوّم است پس باید قبول کنی که غلبه چیه؟ نه تنها حجةٌ بلکه یوجب القطع، یوجب الاطمینان.

پس بنابراین به این تقریب آن حرفی که در منطق در باب استقراء گفتند قهراً همان حرف در این‌جا هم در باب غلبه می‌آید دیگه چون استقراء در حقیقت آن استقرایی که متوفر است و وجود دارد همان استقرایی است که با آن غلبه استفاده می‌شود و اثبات می‌َشود نه کل، «شبهة مستعصیه إنّ القياس الذي هو العمدة في الأدلة على المطالب الفلسفية، وهو المفيد لليقين، لما كان يعتمد على مقدّمة كلّية على كلّ‌ حال»، که یا باید کبری کلی باشد یا اقلاً صغری کلی باشد. «فإنّ‌ الأساس فيه لا محالة هو الاستقراء؛ لما قدّمنا أنّ‌ كلّ‌ قاعدة كلّية لا تحصل لنا إلاّ بطريق فحص جزئياتها». که ما که ابن سینا هم دارند ظاهراً توی اسفار و آن‌جاهایی که ...، ما با برخورد به جزئیات هی مابه الامتیازات آن‌ها را جدا می‌کنیم، ما بهِ الاشتراکاتش می‌ماند می‌شود کلی، تجرید می‌کنیم می‌شود کلی «و لا شك أن أكثر القواعد العامة غير متناهية الأفراد، فلا يمكن تحصيل الاستقراء التام فيها فيلزمُ على ذلک أن تكونَ أكثرُ قواعدِنا التي نعتمدُ عليها لتحصيلِ الأقيسةِ ظنيّةً فيلزمُ أن تكونَ أكثرُ أقيستِنا ظنيّةً، وأكثرُ أدلّتِنا غيرَ برهانيّةٍ في جميع العلومِ والفنونِ. وهذا ما لا يتوهّمه أحدٌ. فهل يمکن أن ندعي ان الاستقراء الناقص يفيد العلم اليقيني فنخالف جميع المنطقيين الاقدمين. ربما تکون هذه الدعوي قريبة الى القبول» می‌شود بگوییم آره، یقین می‌آورد. «اذ تجد انا نتيقن بأمور عامة ولم يحصل لنا استقراء جميع أفرادها کحکمنا قطعا بأن الکل أعظم من الجزء مع استحالة استقراء جميع ما هو کل و ما هو جزء و کحکمنا بأن الاثنين نصف الاربعة مع استحالة استقراء کل اثنين وکل أربعة و کحکمنا بأن کل نار محرقة وان کل انسان يموت مع استحالة استقراء جميع أفراد النار والانسان ... وهکذا » من دیگه مثل این‌که تمام شد بنزینم. (صلوات)

پایان